



سلام! من، «عیسی محمدی» نویسنده این مقاله و در حال حاضر 38 ساله هستم. از 20 سالگی به دنبال تعریف موفقیت و کشف رازهای افراد موفق بوده‌ام. کتابهای بسیاری را خوانده‌ام، با افراد مختلفی هم مشاوره و مصاحبه و از آنها پرس‌وجو کرده‌ام. در همین جغرافیا، هم نفس کشیده و هم کار کرده‌ام؛ همین جا وام گرفته‌ام، بانکها اذیتم کرده‌اند، قسط‌هایم عقب افتاده است و گاه نیز به خاطر نداشتن و نداری، توسط دیگران تحقیر شده‌ام.

حس می‌کنم به‌عنوان کسی که همه این تجربه‌ها را داشته است، این اجازه را هم دارم که در زمینه تعریف موفقیت فردی به نقل این تجربیات بپردازم. از سوی دیگر، حاصل زندگی خودم را بیشتر شامل عدم کسب دستاوردهای لازم می‌دانم؛ ضمن این که همیشه شکرگزار خداوند بوده‌ام؛ ولی همیشه گلایه‌مند بی‌مبالاتی‌های خودم بوده‌ام. انسانها از شکستها، بیشتر از موفقیتها درس می‌گیرند! به قول «بیل گیتس»، موفقیت، معلم بسیار "بی‌رحمی" است.

همه اینها را که کنار هم بگذارید، می‌بینید تجربه‌هایی که قرار است از این طریق منتقل شوند، می‌توانند شامل حال شما خواننده ایرانی و امروزی نیز باشند؛ شاید حتی علت شکست شما هم بوده باشد.

پس چرا باید راضی باشیم که دیگران، دوباره این شکستها را تکرار کنند!؟

در واقع این مقاله، شکل گرفته تا هم جلوی این تکرارها را بگیرد و هم تعریف موفقیت فردی را به شما ارائه نماید.

چرا شکست خوردم؟

تمرکزی که نداشتیم، همه چیز را به باد داد. وقتی به گذشته‌ی خودم بر می‌گردم، اولین علت شکستم را عدم تمرکز و تعلل در این حوزه می‌دانم. البته شاید واژه‌ی شکست، کمی سنگین باشد؛ به جایش بهتر است بگوییم که «دستاوردهایی را که باید، به دست نیاورده‌ام.» تا به حال به تعریف واژه‌ی «بهره‌وری» دقت کرده‌اید؟ کلمه بهره‌وری یکی از مهمترین واژگان در تعریف موفقیت است. یکی از بهترین تعریفهایی که از این واژه شنیده‌ام، چنین بوده است:

نسبت کارهایی که توسط شما یا سازمان و گروه شما انجام شده است

به کارهایی که می‌توانسته با وجود امکانات و شرایط فعلی شما

توسط شما و سازمان و گروه شما انجام بشود!

اگر این تعریف را قبول کنیم، پس به جای شکست، می‌توانم بنویسم که بزرگترین علت عدم بهره‌وری فردی من در طول این سالهایی که کار حرفه‌ای خودم را شروع کرده‌ام، عدم تمرکز بوده است. از 20 سالگی تا به حال، حتی اگر از نهضت سوادآموزی هم شروع کرده بودم و آرام و پیوسته، یک رشته را دنبال می‌کردم، الآن باید دکترایم را هم گرفته بودم و کلی برای خودم اعتبار و دستاورد اجتماعی می‌داشتم!

بگذارید ابتدا، از توانمندیهایی که خداوند در وجود من به ودیعه گذاشته بود، برایتان فهرست‌وار بگویم:

– من می‌توانستم شعر بگویم و شاعر بشوم.

- حتی می توانستم ترانه سرایی هم پیشه کنم؛ کاری که چند ماهی دنبالش کردم و کنارش گذاشتم.
- من می توانستم نویسنده‌ی کتابهای مختلفی باشم.
- من حتی می توانستم آواز را دنبال کنم؛ چون قاری قرآن بودم و عضو گروه سرود مدرسه‌مان نیز بودم.
- من می توانستم سخنران قابلی هم باشم؛ چون تجربه این کار را در دوران دبیرستان و بعد از آن داشتم.
- من می توانستم تاجر موفق شوم؛ چون هنگامی که در بازار کار می کردم، به خوبی از پس کارها بر می آمدم و ایده‌های خوبی برای پیشرفت کارم داشتم و کاملاً خودجوش بودم.
- من می توانستم مدیر رسانه هم باشم؛ چون الان هم دارم تا حدودی این کار را می کنم.
- من می توانستم مجری برنامه‌های تاکشوی تلویزیون هم بشوم؛ البته احتمالاً به قیافه‌ام گیر می دادند! ژانر تخصصی من در کار مطبوعاتی، مصاحبه بود و حتی از این بابت، چند تا جایزه هم گرفته بودم. حتی در رادیو هم مصاحبه‌های مختلفی انجام می دادم.
- من می توانستم...

باور کنید اینها را نقل نکردم که تکبر به خرج داده باشم؛ چون می دانم که بسیاری از خوانندگان عزیز نیز، توانمندیهای مختلفی دارند که گاه، نمی دانند کدامیک را باید دنبال کنند. من حتی تا سالها، قدم از قدم نمی توانستم بردارم؛ چون واقعاً نمی دانستم کدام حوزه را باید تخصصی دنبال کنم. تعللی که در این زمینه داشتم، واقعاً مرا عذاب می داد.

و اما بگذارید یک نکته جالب هم برایتان بگویم:

روزگاری به عده‌ای، آموزش روزنامه‌نگاری و نویسندگی می دادم. باورتان می شود چند تا از شاگردانم، دستاوردهای بیشتری نسبت به من به دست آوردند؟! به این علت ساده که آنها، روی همین کار روزنامه‌نگاری تمرکز کردند، ولی من هنوز نمی دانستم که باید به کدام حوزه بپردازم.

حالا که کمی پخته‌تر و باتجربه‌تر شده‌ام، عمیقاً درک می‌کنم که عدم تمرکز و تعلل در این زمینه، چه آسیب‌هایی به من زده است.

گاهی وقتها به تلویزیون نگاه می‌کنم و مجری‌هایی را می‌بینم که به نظرم خیلی ابتدایی اجرا می‌کنند. اصلاً راستش را نخواهید، وقتی به کار آنها دقیق می‌شوم، دیگر دلم نمی‌خواهد مجری‌گری کنم؛ چون به نظرم خیلی افتضاح کار می‌کنند.

اما می‌دانید بعدها به چه نتیجه‌ای رسیدم؟

به این نتیجه رسیدم که اگر این جوری بخواهم پیش بروم، حتی دستاوردی شبیه به آن مجری‌هایی که از کارشان مشمئز می‌شوم نیز نخواهم داشت؛ چه برسد به دستاوردهای بزرگتر! متأسفانه آدم در روزگار جوانی، با دو مشکل عمده روبه‌رو است:

1. اول این که فکر می‌کند زمان زیادی دارد و اگر تمرکز نداشته باشد و سریع کارش را شروع نکند، اتفاقی نمی‌افتد. در حالیکه بعداً متوجه می‌شود اشتباه می‌کرده
2. دوم این که خیلیها را قبول ندارد و دوست ندارد شبیه آنها شود؛ در حالیکه بعدها به این نتیجه می‌رسد که اگر دیر بجنبد، آنچه را هم که می‌توانست داشته باشد، نخواهد داشت.

لذا در تعریف موفقیت فردی، باید هر دو مانع فوق را حتماً در نظر بگیرید.

اگر این درس را از ابتدا می‌آموختم، امروز می‌توانستم:

- دکترای روانشناسی یا مدیریت داشته باشم
- یک مجری کاردرست باشم
- چند جلد کتاب نوشته باشم

و اما نکته عجیب دیگری که در تعریف موفقیت فردی یاد گرفتیم، این بود:

وقتی شما در رشته‌ای به اوج می‌رسید، به راحتی می‌توانید وارد رشته‌های دلخواه دیگر هم بشوید. یک دکتر یا پژوهشگر، راحت‌تر می‌تواند مجری تلویزیون بشود و صحبت کند، یک شاعر، حتی می‌تواند مجری‌گری کرده و بازیگری هم پیشه کند. چه بسیار فوتبالیست‌هایی را دیده‌ایم که به رشته‌های دیگری هم ورود کرده‌اند. چه بسیار هنرمندانی که کتاب نوشته‌اند و کتابشان فروش بالایی هم داشته و...

نکته اصلی در تعریف موفقیت اینجاست که:

با تمرکز بالا، یک رشته اصلی را شروع کنید؛ وقتی که به اوج شکوفایی در آن رسیدید، می‌توانید به رشته‌های دلخواه دیگر هم فکر کنید.

یکاش، شما این استراتژیهای اشتباه مرا تکرار نکنید و از همان ابتدا:

- فکر نکنید که به اندازه کافی، وقت دارید.
- فکر نکنید که دستاوردهای بسیاری از مردم، ناقابل است؛ چراکه اگر دیر بجنبید، به آنها هم نخواهید رسید.

امیدوارم هیچگاه این اشتباهات را تکرار نکنید...

بیمه‌گر و توانگر باشید...